

تساهل در ادب فارسی

جعفر شجاع کیهانی

تساهل، در لغت، به معنی «همدیگر را آسان گرفتن» آمده است (متهی‌الارب، ذیل سه ل) و گاه آن را با تسامح «سهل‌انگاری و اغماض و چشم‌پوشی و بی‌احتیاطی و بی‌پروایی و بی‌اهتمامی و نرمی و ملایمت به خاطر کسی و جوانمردی کردن» (لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل تسامح) مترادف و معطوف (تساهل و تسامح) آورده‌اند. در اصطلاح، تساهل^۱ را می‌توان نوعی «سیاستِ مدارای صبورانه در حضور چیزی که مکروه یا ناصواب می‌شماریم» (کرنستن ۱۳۷۶، ص ۶۲) بدانیم. به عبارت دیگر، تساهل حاصل نوعی نگرش مداراگر است نسبت به دگراندیشان هر جامعه‌ای - نگرشی که انتقاد و نظر مخالف را در حکم رگه‌های آبی تلقی می‌کند که در پهنهٔ بیابانی خشک از چشمه‌ای می‌جوشد و تا حدی از بی‌رحمی گرمای خاک و خشکی آن می‌کاهد. در این تعبیر، تساهل عاملی برای تعدیل روابطِ قدرتِ حاکمان و قاطبهٔ شهروندان است (سادا - ژاندرن ۱۳۸۲، ص ۱۷). با این اوصاف، پیشینهٔ تساهل می‌تواند به دورانی دور بازگردد که جوامع ابتدایی تشکیل و قدرت‌ها ایجاد شدند و لزوماً، برای ماندگاری، نیازمند مدارا و کنار آمدن با عقاید و باورهای گوناگون بودند. در نتیجه، هر چه جامعه بزرگ‌تر و قدرت دامنه‌دارتر باشد، نیاز به تساهل در عرصه‌های سیاسی، مدنی و مذهبی بیشتر احساس می‌شود. بدین ترتیب، اندیشهٔ تساهل را برای ایجاد تعادل اجتماعی در همهٔ جوامع، و در هر زمانی، می‌توان سراغ گرفت.

1) tolerance

مثلاً، در هند، با وجود تنوع ادیان، اصل اهیمنسا^۲، همه عقاید را محترم می‌شمارد و، بنا بر این اصل، کسی اجازه ندارد به دیگری، در مخالفت با عقیده‌اش، آزار برساند (← مجتبیائی ۱۳۸۳، ص ۱۱). همزیستی مسالمت‌آمیز ادیان چنان است که هندوی غیرمسلمان، چون از مقابل مسجدی بگذرد، همان‌گونه آنجلی^۳ می‌کند که به هنگام عبور از برابر معبد شیوایی؛ زیرا، در نظر او، اصل تقدس است که جلوه‌های متعدد دارد (← همان، ص ۱۰). در غرب نیز بحث از تساهل سابقه‌ای طولانی دارد.^۴

تساهل، در حیطة اعمال، نوعی چشم‌پوشی از خطاهای قابل اغماض است در حدی که به جامعه آسیب نرساند. تساهل زمانی مصداق پیدا می‌کند که قدرتی مادی یا معنوی در کار باشد. بدین سان، تساهل اساساً به حاکمان و روشنفکران هر جامعه تعلق می‌گیرد. اما عملکرد این دو طایفه متفاوت است: حاکم بر رعیت سهل می‌گیرد و روشنفکر آراء مخالف را تحمل می‌کند. در حقیقت، تساهل در مقابل اعمال قدرت بیرون از حد و انضباط آهنین و تعصب خشک قرار می‌گیرد.

در تقسیم‌بندی کلی، تساهل را می‌توان به دو حوزه دینی و مدنی بخش کرد (← ساده-ژاندرن ۱۳۸۲، ص ۲۵۴). حوزه دینی منشأ مابعد طبیعی و الهی و حوزه مدنی منشأ انسانی دارد، در عین آنکه جوامع و جماعات و افراد، هر یک بنا به قرائت خود، با آن برخورد پیدا می‌کنند. مع الوصف، مرزبندی قطعی در این تقسیم دشوار و گاه غیرممکن است. چه بسا، تساهل دینی هدف سیاسی و مدنی داشته باشد و تساهل مدنی مقرون به حکم یا به جواز اصول دینی باشد.

منابع تحقیق

با توجه به حوزه‌های دوگانه دینی و مدنی تساهل، این مسئله را می‌توان با تفحص در منابع دینی، تاریخی و ادبی بررسی کرد. در این مقاله کوشش شده است، در

۲) ahimsā (a «نه» و himsā «صدمه و زیان»)، به معنی «آزار نرساندن»، اعتراضی است به قربانی‌های خونی و نیز آسیب‌ها و مجازات‌های سنگین، و مخالفت با جنگ و خونریزی در آیین بودایی ست. (← Sturley 1977, p. 7)

۳) anjali (یا anjuli)، ادای احترام و دعا و استغاثه با بالا بردن دست‌ها مقابل صورت. (Platts 1977, p. 89)

۴) ساده-ژاندرن (Saada-Gendron)، در اثر خود با عنوان *La tolérance*، که با عنوان تساهل در تاریخ اندیشه غرب به فارسی ترجمه شده است (← منابع، ساده-ژاندرن)، متون مهم راجع به تساهل را، که بیش از سی تن از فیلسوفان و دین‌پژوهان و اندیشه‌مندان غرب نوشته‌اند، برگزیده و پاره‌هایی از آنها را نقل کرده است. (نیز ← منابع، کورنستن)

بررسی موضوع، از انواع این منابع با تأکید بر امتهات متون ادب فارسی استفاده شود.

۱. منابع دینی

در منابع دینی، اعم از کتب آسمانی یا کتاب‌های مذهبی، شواهد بسیاری می‌توان یافت که در آنها تساهل به نحوی توصیه یا اعلام شده است. از آن میان، قرآن کریم، در آیاتی، به تساهل نسبت به پیروان ادیان دیگر، حتی کافران، فراخوانده است. سفارش خداوند به پیامبر اسلام برای خوشخویی با مردمان و مدارا و گفت‌وگو با آنان و بخشایش و مشورت در کارها جملگی مصادیق تساهل‌اند. (اسلامی ۱۳۸۱، ص ۴۱ به بعد). شمار این آیات به بیش از ۲۰ می‌رسد و از جمله آنها هستند آیات زیر^۵:

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ
أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُنْتَهِدِينَ. (نحل ۱۶: ۱۲۵)

«مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن. زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند آگاه‌تر است و هدایت‌یافتگان را بهتر می‌شناسد.»

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ
صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. (بقره ۲: ۶۲)

«کسانی که ایمان آوردند و کسانی که آیین یهودان و ترسایان و صابثان را برگزیدند، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و کاری شایسته کنند، خدا به آنها پاداش نیک می‌دهد و نه بیمناک می‌شوند و نه محزون.»

قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ.
(بقره ۲: ۱۳۹)

«بگو: آیا درباره خدا با ما مجادله می‌کنید؟ او پروردگار ما و شماست. اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست و ما او را به پاکدلی می‌پرستیم.»

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (بقره ۲: ۲۵۶)

(۵) معنی آیات از ترجمه استاد عبدالمحمد آیتی (سروش، تهران ۱۳۷۹) برگرفته شده است.

«در دین هیچ اجباری نیست. هدایت از گمراهی مشخص شده است. پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد به چنان رشته استواری چنگ زده که گسسته‌اش نباشد. خدا شنوا و داناست.»

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدُوءِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ. (انعام: ۵۲)

«کسانی را که هر بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می‌خوانند و خواستار خشنودی از هستند طرد مکن. نه چیزی از حساب آنها بر عهده تو است و نه چیزی از حساب تو بر عهده ایشان. اگر آنها را طرد کنی، در زمره ستمکاران درآیی.»

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (انعام: ۱۰۸)

«چیزهایی را که آنان به جای الله می‌خوانند دشنام مدهید، که آنان نیز بی‌هیچ دانشی، از روی کینه‌توزی، به الله دشنام دهند: این چنین عمل هر قومی را در چشمشان آراسته‌ایم پس بازگشت همگان به پروردگارشان است و او همه را از کارهایی که کرده‌اند آگاه می‌سازد.»

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْنَا وَاللَّهُ وَاللَّهُمَّ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. (عنکبوت: ۲۹)

«با اهل کتاب، جز به نیکوترین شیوه‌ای مجادله مکنید. مگر با آنها که ستم پیشه کردند. و بگویید: به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما نازل شده ایمان آورده‌ایم. و خدای ما و خدای شما یکی است و ما در برابر او گردن نهاده‌ایم.»

وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا. (احزاب: ۳۳)

«از کافران و منافقان اطاعت مکن و آزارشان را واگذار و بر خدا توکل کن، که خدا کارسازی را بسنده است.»

فَلِذَلِكَ فَادَعُ وَاستَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حِجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ. (شوری: ۱۵)

«برای آن [دین اسلام] دعوت کن و، چنان که فرمان یافته‌ای، پایداری ورز و از پی خواهش‌هایشان مرو و بگو: به کتابی که خدا نازل کرده است ایمان دارم و به من فرمان داده‌اند

که در میان شما به عدالت رفتار کنم. خدای یکتا پروردگار ما و پروردگار شماست. اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما. میان ما و شما هیچ محاجه‌ای نیست. خدا ما را در یک جا گرد می‌آورد و سرانجام به سوی اوست.»

وَاضْبِرْ عَلَىٰ مَا يَتَّقُونَ وَافْعَرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا. (مُرْتَل ۱۰:۷۳)

«و بر آنچه می‌گویند صبر کن و به وجهی پسندیده از ایشان دوری جوی.»

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ

وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ. (کافرون ۱۰۹:۱-۶)

«بگو: ای کافران، من چیزی را که شما می‌پرستید نمی‌پرستم. و شما نیز چیزی را که من می‌پرستم نمی‌پرستید. و من پرستنده چیزی که شما می‌پرستید نیستم. و شما پرستنده چیزی که من می‌پرستم نیستید. شما را دین خود، و مرا دین خود.»

آیات دیگری می‌توان شاهد آورد که در آنها به بردباری، تأمل، پرهیز از خشونت، مشورت، و هر آنچه در روابط انسان‌ها دوستی و اتحاد ایجاد کند سفارش شده است (← بقره ۱۰۹:۲؛ آل عمران ۲۰:۳، ۶۴، ۷۳، ۱۱۳؛ مائده ۵:۶۹؛ انعام ۶:۶۸؛ اعراف ۷:۸۷؛ یونس ۱۰:۹۹-۱۰۰؛ طه ۲۰:۱۳۰؛ احزاب ۳۳:۴۸؛ جاثیه ۴۵:۱۴؛ تغابن ۶۴:۳؛ مَزْمَل ۷۳:۳؛ اعلیٰ ۸۷:۷؛ فلق ۱۱۳:۳؛ نیز ← خاتمی ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۲۲۸-۱۲۳۳). تأکید مطلب، روایاتی است از پیامبر که فرموده‌اند: **بِعِثْتُ بِالْحَنِيفَةِ السَّمْعَةَ السَّهْلَةَ**؛ «شریعتی آورده‌ام که، در عین اینکه مستقیم است و باطلی در آن راه ندارد، راحت و آسان هم هست» (← بحار الانوار، ج ۱۵ (جزء ۷۲)، ص ۲۳۴). **يَا: أَحَبُّ الدِّينِ إِلَيَّ اللَّهُ الْحَنِيفَةُ السَّمْعَةَ**، «دوست‌داشتنی‌ترین دین نزد خداوند همان دین راست و آسان‌گیر است». (← نیکوبخت ۱۳۸۳، ص ۲۱۸)

پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، در جواب بی ادبی مکیان، با آنها مدارا می‌کرد و بر ایشان آسان می‌گرفت (← تاریخنامه طبری، ج ۱، ص ۲۲۱) و از خداوند یاری می‌خواست تا در برابر کافران به مدارا رفتار کند و آنان را به مدارا دعوت کند. (← روض الجنان، ج ۲، ص ۲۶۸) همچنین نقل است که

وقتی اعرابی‌ای در مسجد رسول، علیه الصلوة والسلام، بول کرد، بعضی از صحابه خواستند که او را برنجانند. رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منع فرمود و دلوی آب خواست و بفرمود تا آن موضع را بشستند و اعرابی را به رفق و مدارات و مواجب حرمت دین تعریف کردند. (مصباح الهدایة، ص ۱۵۶)

از نمونه‌های نظرگیر سهل‌گیری رسول اکرم حکایتی است که مولوی در فیه مافیہ (ص ۸۶-۸۷)، و غزالی در کیمیای سعادت (ص ۲۵۰) آورده است:

وقتی رسول - علیه‌السلام - نزدیک شهر بود که از سفری رسیده بود - نهی کرد و گفت: هیچ کس امشب به خانه نرود ناگاه، و صبر کنید تا فردا، دو تن خلاف کردند. هر یکی در خانه خویش کاری منکر دیدند.

همچنین در خبری آمده است که

پیامبر ص روزی با جمعی نشسته بود، شخصی در آمد و گفت: یا رسول‌الله، در فلان خانه مردی و زنی به فساد مشغول‌اند. فرمود: ایشان را طلب باید داشت و تفحص کردن. چند کس از صحابه در احضار ایشان دستوری خواستند، هیچ یک را اجازت نداد. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در آمد، فرمود: یا علی، تو برو و ببین تا این حال راست است یا نه؟ علی علیه‌السلام بیامد. چون به در خانه رسید، چشم بر هم نهاد و در اندرون رفت و دست بر دیوار می‌کشید تا گرد خانه بگردید و بیرون آمد. چون پیش پیامبر رسید، گفت: یا رسول‌الله، گرد آن خانه برآمدم، هیچ کس را در آنجا ندیدم. پیامبر فرمود که یا علی، انت فتنی هذه الأمة «تو جوانمرد این امتی». (تحفة‌الآخوان، ص ۲۳۰)

غزالی در آداب زندگانی کردن با زنان، حکایتی از رسول اکرم نقل کرده است که نمودار کمال مدارای اوست، به این شرح:

یک روز [رسول اکرم] آواز زنگیان شنید که بازی می‌کردند و پای می‌کوفتند، عایشه را گفت: خواهی که ببینی؟ گفت: خواهم. برخاست و نزدیک درآمد و دست پیش داشت تا عایشه زنحان بر ساعد رسول - علیه‌السلام - نهاد و نظاره کرد ساعتی در آن. گفت: یا عایشه بس نباشد؟ گفت: خاموش. تا سه بار گفت، آن‌گاه بسنده کرد. (کیمیای سعادت، ص ۲۴۹)

در تفسیر ابوالفتح رازی (← روض‌الجنان، ج ۴، ص ۴۶۲)، در حکایتی از امیرالمؤمنین، چنین آمده است:

ابان بن تغلب روایت کند از فضل بن عبدالملک الهمدانی از زاذان [که] گفت: به نزدیک امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - حاضر بودم در مسجد کوفه؛ رأس‌الجالوت را، که سر احمبار جهودان بود، و جاثلیق را، که امام ترسایان بود، پیش او آوردند به مدافعتی عنیف. امیرالمؤمنین گفت: اِرْفُقُوا بِهِمَا «مدارا کنید با ایشان».

همچنین سلیمان^ع در پاسخ به این سؤال که «نیکوترین چیزها چیست؟» پاسخ می‌دهد که «نیکوترین چیزها آهستگی و بردباری است». (← چند برگ تفسیر قرآن عظیم، ص ۵۴)

۲. منابع تاریخی

نمونه‌های تاریخی فراوانی سراغ داریم حاکی از آنکه پادشاهان، در عین قدرت، با تساهل رفتار می‌کردند. در تاریخ ایران باستان، نخستین شاهد بارز تسامح کوروش نسبت به عقاید مردم سرزمین‌های فتح شده و جلوه آشکار آن تعمیر معابد یهودیان و دلجویی از آنان است که در کتاب مقدس (اشعیا، ۴۵: ۱-۳) از آن ستایش شده است.

کوروش در منشور خود، موسوم به استوانه کوروش^۷، که از کهن‌ترین نمونه‌های بیانیه حکومت بر پایه مداراست، چنین آورده است:

انبوه سربازان من با امنیت و آرامش بابل را محافظت کردند. به کسی اجازه ندادم که در سومر یا اگد ترس ایجاد کند. من با نهایت قدرت برای ایجاد امنیت در بابل و سایر شهرهای مقدس کوشیدم. (Hinnells 1974, p. 273)

در زمان شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ م) و هرمز اول^۸ (۲۷۲-۲۷۳ م) و نیز در زمان خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) گاه مسیحیان در اداره امور مملکت سهیم می‌شدند در حالی که مذهب رسمی در آن عهد زردشتی بود (کریستنسن ۱۳۸۲، ص ۳۰۴). در قلمرو سامانی نیز، پیروان ادیان متعدّد از اهل سنت و شیعیان و زردشتیان و عیسویان، در جوّی قرین تساهل، همزیستی داشتند و امیران سامانی چه بسا از رسم‌ها و آیین‌های ممالک دیگر، اعمّ از روم و هند و چین و ترکستان و مصر، فارغ از تعصّب، برای اداره کشور بهره می‌جستند (صفا ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۱۳۶۶؛ یوسفی ۱۳۶۷، ص ۳۱۳). عضدالدوله دیلمی وزیری داشت موسوم به نصر بن هارون که نصرانی بود. این وزیر، به فرمان عضدالدوله، مأمور شد تا کلیسای عیسویان را مرمت و از تنگدستان اهل ذمه دست‌گیری کند. (یوسفی، همان‌جا)

مطالعات تاریخی به روشنی نشان می‌دهد که هر جا دولت‌ها از مسیر تساهل و مدارا خارج شدند به بلاهای شوم و ویرانگر دچار آمدند.^۹ دوری شاهان هخامنشی پس از کوروش از سیاست تسامح (زرّین‌کوب ۱۳۵۶، ص ۲۶) و نفوذ روحانیون زردشتی متعصّب در دوره ساسانی، که دولتی در دولت ایجاد کرده بودند (کریستنسن ۱۳۸۲، ص ۱۸۹)،

7) Cyrus Cylinder

(۸) او همانند پدرش، شاپور اول، به مانی به چشم احترام می‌نگریست. (دایرةالمعارف فارسی، ذیل هرمز I)

(۹) غزالی در نصیحة الملوك آورده است: «هر که با رعیت رفت و مدارا نکند به قیامت با وی رفت نکند» (ص ۳۲۱). یا «هر که جامه تحمل درپوشد خدای تعالی وی را حله بهشتی کرامت کند». (ص ۳۱۸)

آشوب‌ها و مشاجرات مذهبی در ایران اسلامی طی نیمه دوم قرن پنجم و سراسر قرن ششم و پس از آن، جملگی، موجب حوادثی شد که عوارض نامطلوب آنها بعضاً ضررهای جبران‌ناپذیری را سبب گردید. در اثر جدال و ستیزه‌جویی مذاهب اهل سنت و فِرَق شیعه خون‌های بسیار ریخته شد. در چنین شرایط نابسامانی، روشنفکران و آزادی‌خواهان، که با ظلم و ستم و تعصب حاکمان به مخالفت برمی‌خاستند، تکفیر و به عنوان معتزلی، اسماعیلی، قرمطی، رافضی، زندیق و امثال آنها شکنجه و عذاب می‌شدند (یوسفی ۱۳۶۷، ص ۱۶۳). ناصر خسرو، در بیتی، به همین اوضاع آشفته اشاره می‌کند:

نام نهی اهل علم و حکمت را رافضی و قرمطی و معتزلی

(دیوان، ص ۲۸۷)

کشتار محمود غزنوی به نام مذهب و قتل عام مردمان به بهانه رها ساختن رازیان از چنگال بدمذهبان (سیاست‌نامه، ص ۷۷؛ نیز - صفا ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۱۳۷) نمونه‌ای از پیامد تعصب مذهبی است. بزرگان متفکری که، به جرم تلقی خاص خود از دین، به فتوای فقیهان متشرع جان باختند بسیارند؛ از جمله حلاج (مقتول: ۳۰۹)، عین‌القضاة همدانی (مقتول: ۵۲۵)، شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق (مقتول: ۵۸۷) قربانیان تعصب یا عدم تساهل روزگار خود بودند. کشته شدن عبدالصمد اول، استاد ابوریحان بیرونی^{۱۰}؛ مسموم شدن محمد بن حسن بن فورک اصفهانی، فقیه و متکلم (مقتول: ۴۰۶)؛ به دار آویخته شدن ابونصر منصور بن عراق، دانشمند و ریاضی‌دان مشهور قرن چهارم و پنجم؛ کشته شدن ابو عبدالله فقیه معصومی، از شاگردان ابن سینا و از فقهای روزگار، به فرمان محمود غزنوی (یوسفی ۱۳۶۷، ص ۳۰۹-۳۱۱)؛ بردار کردن حسنک وزیر (۴۲۲ ق) در روزگار سلطان مسعود (تاریخ بیهقی، ص ۲۲۱ به بعد)، به تهمت کفر، قرمطی بودن، و سوء اعتقاد، از دیگر نمونه‌های به اصطلاح اصلاح‌گرایانه انسان‌ستیز است.

۳. متون ادبی - عرفانی

در واریسی متون ادب فارسی، نمونه‌های بسیاری می‌توان یافت که شاعران و نویسندگان و به‌ویژه عارفان به مدارا و تساهل به عنوان فضیلت انسانی توجه نموده‌اند. شعار

۱۰ محمود درصدد بود ابوریحان را نیز، به تهمت کفری، به قتل رساند که، به شفاعت علما، از مرگ رهایی یافت. - (یوسفی ۱۳۶۷، ص ۳۰۹)

ابوالحسن خرقانی، که بر سر درِ خانقاه او نقش بسته بود، نمونه‌ای برجسته از اندیشه تساهل است:

هر که در این سرا درآید نانش دهید و از ایمانش مپرسید چه آنکس که به بارگاه
باری تعالی به جان ارزد البته بر خوان ابوالحسن به نان ارزد.

این گرایش انسانی و دعوت به صلح و مدارا و پرهیز از خشونت در گفتار و رفتار و کردار اهل نظر گذشته نمایان است. از جمله شواهد موجود اولیه در اشعار فارسی، ابیاتی است از ابوالفتح بُستی و بدیع بلخی:

همه به صلح گرای و همه مدارا کن که از مدارا کردن ستوده گردد مرد
(ابوالفتح بُستی ← مدبری ۱۳۷۰، ص ۳۷۶)

مدارا بسلا را بدارد ز تو جفا و عنا بازدارد ز تو
نگه کن چه گوید جهان دیده مرد کسی از مدارا زبانی نکرد
(بدیع بلخی ← همان، ص ۵۱۰)

فردوسی نیز در آزادی بیان و همبستگی و پرهیز از تعصب و عدالت خواهی ابیات نغزی سروده است:

زگفتار ویران نگرود جهان بگو آنچه رایت بوَد در نِهان
(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۵۷۸)

بدو گفت شو دور باش از گناه جهان را همه چون تن خویش خواه
هر آن چیز کانت نباشد پسند تن دیگران را بدان در مِبند
(همان، ج ۲، ص ۱۴۸۳)

از سرگذشت عارفان حکایات بسیاری می توان ذکر کرد که می رساند از روحیه تساهل و تسامح برخوردار بوده اند. شواهد آن فراوان است. محض نمونه چند شاهد نقل می کنیم:

آورده اند [ابوسعید ابی الخیر] وقتی جماعتی مست را بر مزار مشایخ دید که مشغول فسق و فجورند، یارانش را، که از بی حرمتی در آن مکان مقدس به خشم آمده بودند، از تندوی بازداشت و چون نزدیک می خوارگان شد، گفت: خدا همچنینی که در این جهان خوش دلتان می دارد در آن جهان خوش دلتان دارد. آن جماعت چون این سخنان از ابوسعید شنیدند باده‌ها ریختند و سازها شکستند و توبه کردند. (اسرار التوحید، ص ۲۳۷)

باز هنگامی که ابوسعید به کلیسای ترسایان رفت و آنان از معنویت او متأثر شدند؛ یاران گفتند که، شیخ اگر اشارت می‌کرد، همه ترسایان زَنار می‌گشودند. شیخ جواب داد: «ما شان وَرْ نَبسته بودیم که ما شان بگشاییم». (همان، ص ۲۱۰؛ نیز ← همان، مقدمه شفیمی کدکنی، ص هشتاد و سه)

نظیر چنین حکایتی را به حلاج نسبت داده‌اند

که روزی در بازار بغداد مسلمانی با یهودی‌ای نزاع می‌کرد. مسلمان به یهودی گفت: ای یهودی سگ. حلاج برآشف و به آن مرد مسلمان گفت: سگِ خویش را به عوعو مدار. مسلمان، مضطرب، خود را به حلاج رساند و از او عذرخواست. حلاج نیز آرام گرفت و گفت: ای پسر، بدان که ادیان همگی از جانب خداست و او هر طایفه‌ای را به یکی از ادیان مشغول کرده است و آن طایفه را در آن اختیاری نبوده است، بلکه خدا آن را برای ایشان اختیار کرده است. و هر کس که مرد دیگری را، به بطلان دین و اعتقادی که او راست، ملامت کند اختیارکننده را ملامت کرده باشد. همچنین بدان که یهودیت و نصرانیت و اسلام و کلیه ادیان دیگر، اگر چه برحسب لفظ و اسم مختلف‌اند، مقصود تمامی آنها یکی است و در مراد و منظورشان تفاوتی نیست. (← مینوی ۱۳۷۱، ص ۱۷۹-۱۸۰)

مولوی نیز همین تفکر حلاج را در ابیات متعدد سروده است:

از نظرگاه است ای معز و جود
اختلاف مؤمن و گبر و جهود
(مثنوی، ص ۳۹۳)

و باز:

چون به نورش روی آری بی‌شکی	فرقی نتوان کرد نور هر یکی
صد نماند یک شود چون بفشری	گر تو صد سیب و صد آبی بشمری
در معانی تجزیه و افراد نیست	در معانی قسمت و اعداد نیست
پای معنی گیر صورت سرکش است	اتساحِ یار با یاران خوش است
تا ببینی زیر او وحدت چو گنج	صورتِ سرکش گدازان کن به رنج
خود گدازد ای دلم مولای او	ور تو ننگدازی عنایت‌های او
او بسدوزد خرقه درویش را	او نماید هم به دل‌ها خویش را
بی‌سر و بی‌پا بُدیم آن سر همه	مینبسط بودیم و یک‌جوهر همه
بی‌گره بودیم و صافی همچو آب	یک‌گهر بودیم همچون آفتاب

چون به صورت آمد آن نور سره
شد عدد چون سایه‌های کنگره
کنگره ویران کسند از منجبت
تا زود فرق از میان این فریق
(مثنوی، ص ۳۴)

برای نمونه‌های بیشتر ← نیکویخت ۱۳۸۳، ص ۲۲۲-۲۳۷.

حافظ نیز در همین معنی گفته است:

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت
در هیچ سری نیست که سزای خدا نیست
... در صومعه زاهد و در خلوت صوفی
جز گوشه ابروی تو محراب دعا نیست
(دیوان، ص ۱۲۹)

در حکایت دیگری از ابوسعید چنین آمده است:

بوعبدالله باکو به هرگاه با شیخ ما سخن گفتی بر وجه اعتراض، و از شیخ ما در طریقت سؤال کردی و شیخ جواب آن بگفتی. یک روز پیش او آمد و گفت: ای شیخ، چند چیز است که ما از شیخ می‌بینیم که پیران ما آن نکرده‌اند. شیخ ما گفت: خواه بگوید تا آن چه چیز است. گفت: یکی آن است که جوانان را در بر پیران می‌نشانی و خردان را در کارها با بزرگان برابر می‌داری و در تفرقه میان بزرگ و خرد هیچ فرق نمی‌کنی. و دیگر، جوانان را به سماع و رقص اجازت می‌دهی. و سیم، خرقه‌ای که از درویشی جدا گردد گاهی هست که هم بدان درویش بازمی‌فرمایی و می‌گویی: الْفَقِيرُ أَوْلَىٰ بِخَرْقَتِهِ، و پیران ما این نکرده‌اند. شیخ ما گفت: دیگر هیچ چیز هست؟ گفت: نه. شیخ ما گفت: امّا حدیث خردان و بزرگان: هیچ‌کس از ایشان در چشم ما خرد نیست و هر که قدم در طریقت نهاد، اگر چه جوان باشد، نظر پیران بدو چنان باید کرد، که آنچه به هفتاد سال به ما بداده‌اند روا بود که به روزی بدو دهند. چون اعتقاد چنین باشد، هیچ‌کس در چشم خرد ننماید. و حدیث رقص جوانان در سماع: جوان را نفس از هوا خالی نبود و از آن بیرون نیست که ایشان را هوایی باشد غالب و هوا بر همه اعضا غلبه کند؛ اگر دستی برهم زند هوای دست بریزد و اگر پای بردارند هوای پایش کم شود. چون بدین طریق هوا از اعضای ایشان نقصان گیرد، از دیگر کبابر خویشتن نگاه توانند داشت. چون همه هواها جمع باشد و عیاداً بالله در کبیره مانند، آن آتش هوای ایشان در سماع بریزد اولی‌تر بدانک به چیزی دیگر. و امّا حدیث خرقه (اسرار التوحید، ص ۲۰۷-۲۰۸)

مولوی نیز شاعری است آزاد اندیش که برخلاف پاسبانان اهل ایمان (!) روزگارش به تطهیر باطن می‌پردازد و اصل را، فراتر از نام، بر تقدّس و توحید بنا می‌نهد:

از کفر وز اسلام برون است نشانم
از خرقه گسریانم و زَنار ندانم

اندیشه تساهل در اشعار مولوی بسیار است: به خواری ننگریستن در کافران^{۱۱}، امید داشتن به بخشایش خداوند^{۱۲}، توکل بر خداوند و اینکه انسان‌ها هر اندازه زاهد و پارسا باشند خود نمی‌دانند که اهل هدایت یا گمراهی‌اند^{۱۳} (مشیدی ۱۳۸۳، ص ۱۹۷ به بعد)، تسامح در حق اهل دیانات (زرین‌کوب ۱۳۷۰، ص ۲۹۰)، احترام به نوع انسان (نیکوبخت ۱۳۸۳، ص ۲۲۷) و مدارا کردن در هدایت انسان‌ها^{۱۴} نمونه‌هایی از روحیه تساهل در مولاناست. دیگر از بزرگان ادب فارسی که می‌توان شواهد بسیار و حتی بیش از دیگر ادبا از تساهل او به دست داد سعدی است. او تساهل را با تعابیر گوناگونی چون تحمل، مدارا، سهلی، نرمی به کار برده است (سمیعی ۱۳۸۰، ص ۶۶). جهان سعدی دنیای آرمانی مطلوب است قرین تعادل روح و جسم، آرامش و امنیت، دین و دنیا و عنایت همیشگی خداوند

- (۱۱) هیچ کافر را به خواری منگرید
چه خسر داری ز ختم عمر او
که مسلمان مردنش باشد امید
که بگردانی ازو یکباره رو
(مثنوی، ص ۱۰۱۷)
- چنین مضمونی را سعدی در بوستان آورده است که توبه گنهکار برگشته‌اخر پذیرفته می‌شود و عابد مغرور که با عیسی علیه‌السلام همراه بود و از هم‌نشینی گنهکار بخشیده شده در بهشت عار داشت دوزخی می‌گردد:
- عَفُو کردم از وی عمل‌های زشت
وگر عار دارد عبادت‌پرست
به انعام خویش آرمش در بهشت
که در خلد با وی بود هم‌نشست
بگو ننگ ازو در قیامت مدار
که آن را جگر خون شد از سوز و درد
که این تکیه بر طاعت خویش کرد
که بیچارگی به ز کبر و منی
ندانست در بازارگاه غنی
(کلیات، ص ۲۸۵-۲۸۶)
- (۱۲) هین مشو نومید نور از آسمان
حق چو خواهد می‌رسد در یک زمان
(مثنوی، ص ۵۷۴)
- (۱۳) تو نمی‌دانی کزین دو کیستی
چون نهی بر پشت کشتی بار را
تو نمی‌دانی که از هر دو کیبی
گر بگویی تا ندانم من کیم
من در این ره ناجیم یا غرقام
من نخواهم رفت این ره با گمان
هیچ بازرگانی نباید ز تو
هیچ اندر غار خاموشی خزید؟
پس شکر را واجب افزونی بود
پس شکر را واجب افزونی بود
(همان، ص ۴۷۲)
- (۱۴) نوح نهصد سال دعوت می‌نمود
هیچ از گفتن عنان واپس کشید؟
... چون که سرکه سرکگی افزون کند
- دم به دم انکار قومش می‌فزود
هیچ اندر غار خاموشی خزید؟
پس شکر را واجب افزونی بود
پس شکر را واجب افزونی بود
(همان، ص ۹۱۵)

به بندگان. در توبه همیشه به روی خلق باز است (یوسفی ۱۳۵۷، ص ۴۱۰؛ سمیعی ۱۳۶۸، ص ۲۵) و گناه بندگان به پرده حلم پوشانده می شود و گناهکار امیدوار است:

دو کونش یکی قطره در بحر علم گنه بیند و پرده پوشد به حلم
(کلیات، ص ۱۸۵)
عجب داری از لطف پروردگار که باشد گنهکاری امیدوار
(همان، ص ۳۸۴)

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده، پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد. (همان، ص ۲۵)

سرانجام حکایت سعدی غالباً خیر است و ماجرا با بخشایش و یا لطیفه ای پایان می یابد (سمیعی ۱۳۸۰، ص ۶۶)؛ نمونه اش حکایت نخست سعدی در گلستان:

پادشاهی را شنیدم به کشتن اسیری اشارت کرد. بیچاره در آن حالت نومیدی ملک را دشنام دادن گرفت... ملک پرسید چه می گوید؟ یکی از وزرای نیک محضر گفت: ای خداوند همی گوید والکاظمین العاقین عن الناس. ملک را رحمت آمد و از سر خون او درگذشت. وزیر دیگر که ضد او بود گفت: ابنای جنس ما را نشاید در حضرت پادشاهان جز به راستی سخن گفتن؛ این ملک را دشنام داد و ناسزا گفت. ملک روی از این سخن درهم آمد و گفت: آن دروغ وی پسندیده تر آمد مرا زین راست که تو گفتی که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خبی و خردمندان گفته اند: دروغی مصلحت آمیز به که راستی فتنه انگیز. (کلیات، ص ۳۳)

سعدی آدمی را، هر چند از عیب پاک باشد، از سرزنش دیگران، هر چند ناپاک باشند، برحذر می دارد؛ زیرا، به اعتقاد او، نباید قاضی عقاید دیگران بود و بر طاعت خود تکیه کرد^{۱۵}:

گرفتم که خود هستی از عیب پاک تعنت مکن بر من عیبناک
یکی حلقه کعبه دارد به دست یکی در خراباتی افتاده مست
گر آن را بخواند که نگذاردش؟ ور این را برآند که باز آردش؟
نه مستظهرست آن به اعمال خویش نه این را در توبه بسته ست پیش
(همان، ص ۲۸۴)

۱۵ در جهان بینی سعدی سرزنش و توبیخ کسانی جایز نیست که عیبشان در محدوده خودشان است و آزارشان به دیگران نمی رسد و آن مطابق است با مضمون قرآنی که آدمی را از تجسس در زندگی مردمان نهی می کند. (حجرات ۱۲:۴۹)

سعدی رفتار فقیهی را که به نخوت در مست می‌نگرد آماج انتقاد می‌سازد.^{۱۶} فی‌الجمله، دنیای سعدی عالم انسانیت و تسامح است. بی‌آنکه این مفهوم عالی و شریف در مرز نژاد و کیش و آیین محصور بماند. (یوسفی ۱۳۵۷، ص ۴۲۰؛ برای آگاهی بیشتر درباره تساهل در آثار سعدی - کتابی و همکاران ۱۳۸۲)

اشعار حافظ را می‌توان نمونه اعلا، ظریف و رندانه مبارزه سیاسی و اجتماعی روزگارش دانست. اگر تساهل را، به تعبیری، سدّ تندروی‌های سیاسی یا مذهبی بدانیم، بی‌شک در شعر حافظ آن را می‌توان سراغ گرفت. حافظ، در اشعارش نقش اختیاری برمی‌گزیند تا زهدِ ضروری^{۱۷} روزگارش را به استهزا گیرد. او به درستی می‌داند که رسالت دین برقراری صلح و تفاهم میان انسان‌هاست. بنابراین زهدِ ضروری قدرت حاکمه را، که بر مردم تحمیل می‌شد و خرّمی مردمان را به تجاوز در عقیده و حریم‌شکنی می‌آلود، ننگ می‌شمارد. به گفته تسوایگ (۱۳۸۳، ص ۵۱-۵۲)

همواره زاهدان - نمونه روپسپیر، انقلابی فرانسه - خطرناک‌ترین خودکامگان‌اند. آن‌کس که خود آنچه را انسانی است از بُنِ جانِ نزیسته باشد رفتارش با دیگر انسان‌ها همواره غیرانسانی خواهد بود.

از جمله مأموران مؤمن‌سازی که حافظ از او با عنوان محتسب یاد می‌کند امیر مبارزالدین است که در تاریخ از او چنین یاد شده است:

طبیعتش بر اراقت خون و قساوت قلب و غدرِ مجبول بود. به حسن طالع و تدبیراتِ موافق، عروس ممالک را در کنار مراد گرفت و به واسطه سیاستِ زیادت از حد، مردم از او متنفر بودند.

ستوده کسی کو میانه‌گزید / تیّ خویش را آفرین گسترید

(۱۶) فقیهی بر افتاده‌مستی گذشت
ز نخوت بر او التفاتی نکرد
برو شکر کن چون به نعمت دری
یکی را که در بند بینی مخند
نه آخر در امکانِ تقدیر هست
تو را آسمان خط به مسجد نوشت
به مستوری خویش مغرور گشت
جوان سر برآورد کای پیرمرد
که محرومی آید ز مستکبری
مبادا که ناگه درافتی به بند
که فردا چو من باشی افتاده مست
مزن طعنه بر دیگری در کینشت
(کلیات، ص ۳۵۷-۳۵۸)

(۱۷) خلیل شروانی گوید:

ای دل ز نشاط و عیش دوری تا چند
رو یک دو سه نقش اختیاری بنما
وزرود و سرود و می صبوری تا چند
تا چند ازین زهدِ ضروری تا چند
(نزهة المجالس، ص ۵۶)

میانه‌گزینی بمانی به جای نباشد به جز نیکیت رهنمای
(تاریخ آل مظفر، ص ۷)

[امیر مبارزالدین] به تشویق زهاد و فقها و متشرعین می‌پرداخت و مردم را وادار به شنیدن حدیث و تفسیر و فقه می‌کرد، خم و سبو را می‌شکست، در میخانه را می‌بست و در خانه زهد و ریا را می‌گشود. (غنی ۱۳۶۶، ص ۱۸۰)

حافظ در غزلی به مطلع

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند گره از کار فروبسته ما بگشایند

به همین واقعه اشاره کرده است:

در میخانه ببستند خدایا میسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند
(دیوان، ص ۲۰۲)

حافظ در روزگاری می‌زیست که «آزادگی و تسامح اسیر تظاهر و تزویر بود. پیروان تعصب دینی از هر بهانه‌ای برای انتقام از حریفان آزاداندیش خود بهره می‌گرفتند. شقاوت و قساوت جای کرامت و لطف طبیعت ایرانی را گرفته بود» (نائل خانلری ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۴۸). وی دین را برتر از نظام بی‌فضیلت زاهدان روزگارش می‌دانست که زهد ریائی را وسیله ارتزاق خود قرار داده بودند. از سویی دیگر، آستانه تحمل در او چنان بود که با اعتراض خاص خود مفاهیم اخلاقی را بیان کند و مخالفت خویش را آشکار سازد. از این رو، در اعتراض به حاکمان ریاکار روزگار خود می‌سراید:

جفا نه شیوه دین‌پروری بود حاشا همه کرامت و لطف است شرع یزدانی
(دیوان، ص ۸۷)

حافظ، در بسیاری از اشعار خود، به مقابله با ارزش‌گذاری‌های ضد اخلاقی روزگارش برمی‌خیزد: گاه بی‌پروا و گاهی به تساهل و تسامح با چاشنی طنز و تجاهل؛ و همین ویژگی است که غزل او را به صیغه سیاسی-اجتماعی درآورده و ممتاز کرده است. اشعار حافظ همانند اشعار عبید صراحت طنز ندارد؛ اما، با ظرافت بسیار، متحجران و اجبارکنندگان عقیده را به ریشخند می‌گیرد. او با همین طرز خاص، یعنی تساهل آمیخته با طنز و تجاهل، با متشرعان جزم‌اندیش، که حقیقت را تنها در آموزه‌های خود می‌دانند، پیکار می‌کند.

نمونه‌های تساهل با چاشنی طنز نیز شواهد بسیار در دیوان خواجه دارد. آیات زیر نمونه‌هایی نظرگیر از آن است:

دستم اندر دامنِ ساقیِ سیمین ساق بود (همان، ص ۲۰۵)	رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار
تسبیح شیخ و خرقة رندِ شراب‌خوار (همان، ص ۲۲۵)	ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود
هر جا که هست پرتو رویِ حبیب هست (همان، ص ۱۲۶)	در عشقِ خانقاه و خرابات فرق نیست
وین زهدِ خشک را به میِ خوشگوار بخش (همان، ص ۲۳۹)	صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش

نتیجه

از شواهدی که نقل شد و بسیاری شواهد دیگر در آثار بزرگان ادب فارسی، آشکارا می‌توان دریافت که انتقاد مدارا منشانۀ متفکران در مخالفت پنهان اما مؤثر با حاکمان کج اندیش برای ایجاد جامعه‌ای به دور از انسان‌ستیزی است. تعصب جاهلانه زیبایی همزیستی مسالمت‌آمیز را محو می‌کند. در عوض، روحیه تساهل برای هم‌اندیشی و گفت‌وگوی تمدن‌ها زمینه‌ای مساعد می‌سازد. تساهل پدیدآورنده هماهنگی است و در قبال بدی گاه می‌تواند از بدی‌های بزرگ‌تر، همچون آشوب‌های اجتماعی، جلوگیری کند (← سادا- ژاندرن ۱۳۸۲، ص ۲۴). به تعبیری دیگر، تساهل درنگی در شور و هیجان بی‌تأمل است که باعث فرونشاندن تب سرسام خواهد شد؛ آرامشی است که شتابزدگی صدور حکم را به تعامل و قضاوت صحیح‌تر، برحسب شرایط و توجه به نتایج، مبدل می‌کند. به قول ولتر، «ما همه سراپا ناتوانی و خطاییم که باید بلاهت‌های یکدیگر را متقابلاً ببخشاییم». (← همان، ص ۳۱)

تو با خلق سهلی کن ای نیکبخت
که فردا نگیرد خدا بر تو سخت
(کلیات سعدی، ص ۲۴۶)

منابع

قرآن کریم، ترجمه عبدالمحمد آیتی، سروش، تهران ۱۳۷۹.
اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، محمدبن منور، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۶.

- اسلامی، محمدتقی (۱۳۸۱)، تساهل و تسامح، انتشارات بنی الزهرا (س)، قم.
بحارالانوار، علامه محمدباقر مجلسی، مطبعة الاسلامیة، تهران ۱۳۸۷ق.
تاریخ آل مظفر، محمود کتبی، به کوشش عبدالحسین نوایی، کتاب فروشی ابن سینا، تهران ۱۳۳۵.
تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، به کوشش علی اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد ۱۳۵۶.
تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، به کوشش محمد روشن، انتشارات نو، تهران ۱۳۶۶.
تحفة الاخوان فی خصائص الفتيان، کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، به کوشش سید محمد دامادی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۹.
تسوايگ، اشتفان (۱۳۸۳)، وجدان بیدار، ترجمه سیروس آریز پور، نشر فوزان، تهران.
چند برگ تفسیر قرآن عظیم، جوزا، کابل ۱۳۵۱.
خاتمی، احمد (۱۳۸۳)، فرهنگنامه موضوعی قرآن کریم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، چاپ سوم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی (وابسته به انتشارات امیرکبیر)، تهران ۱۳۸۱.
دیوان حافظ، با تعلیقات و حواشی محمد قزوینی، به کوشش ع. جریزه‌دار، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۷.
دیوان ناصر خسرو، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۵.
روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (مشهور به تفسیر ابوالفتح رازی)، ابوالفتح رازی، به کوشش محمدجعفر یاققی و محمد مهدی ناصح، مشهد ۱۳۷۱.
زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۶)، نه شرقی، نه غربی - انسانی، انتشارات امیرکبیر، تهران.
_____ (۱۳۷۰)، پلّه پلّه تا ملاقات خدا، انتشارات علمی، تهران.
سادا-ژاندرون، ژولی (۱۳۸۲)، تساهل در تاریخ اندیشه غرب، ترجمه عباس باقری، انتشارات نی، تهران.
سمیعی (گیلانی)، احمد (۱۳۸۰)، «تساهل و تحرّک دو صفت بارز سعدی»، سعدی‌شناسی، به کوشش کوروش کمالی سروستانی، شیراز، ص ۶۵-۷۱.
_____ (۱۳۶۸)، «سعدی در غزل»، نشر دانش، سال نهم، شماره پنجم، ص ۵۲-۷۸.
سیاست‌نامه، خواجه نظام‌الملک، به کوشش عباس اقبال، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۵.
شاهنامه فردوسی، بر پایه چاپ مسکو، انتشارات هرمس، تهران ۱۳۸۲.
شرف‌القی، ابوسعید واعظ خرگوشی، ترجمه نجم‌الدین محمود راوندی، به کوشش محمد روشن، انتشارات بابک، تهران ۱۳۶۱.
صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۶)، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران.
غنی، قاسم (۱۳۶۶)، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، انتشارات زوّار، تهران.
قیه ما فیه، جلال‌الدین محمد مولوی، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران ۱۳۶۲.
کتاب مقدّس عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه فاضل‌خان همدانی و دیگران، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۸۰.
کتابی، احمد و همکاران (۱۳۸۲)، «مفهوم تساهل و تسامح در آثار سعدی»، مجموعه هویت فرهنگی و توسعه، شناخت مفاهیم سازگار با توسعه در فرهنگ و ادب فارسی (سعدی)، به کوشش حمید تنکابنی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ص ۸۹-۱۷۳.
کرنستن، موریس (۱۳۷۶)، «تسامح و تساهل»، ترجمه محمدسعید حنائی کاشانی، نامه فرهنگ، سال هفتم، شماره چهارم (مسلسل: ۲۸)، ص ۶۳-۷۰.
کریستنسن، آرتور (۱۳۸۲)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ویراسته حسن رضائی باغبیدی، انتشارات صدای معاصر، تهران.

- کلیات سعدی، به کوشش محمدعلی فروغی، انتشارات زوّار، تهران ۱۳۸۲.
- کیمیای سعادت، محمد غزّالی، به کوشش احمد آرام، کتابخانه و چاپخانه مرکزی، تهران ۱۳۳۳.
- لغت نامه دهخدا، به کوشش محمد معین و سیدجعفر شهیدی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۳.
- مثنوی معنوی، جلال‌الدین مولوی، به کوشش رینولد ا. نیکلسون، انتشارات هرمس، تهران ۱۳۸۲.
- مجتبائی، فتح‌الله (۱۳۸۳)، «عناصر مدارا در آیین‌های هندی»، گزارش گفت‌وگو، سال سوم، شماره ۱۳، مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها، تهران، ص ۸-۱۲.
- مدبری، محمود (۱۳۷۰)، شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳-۴-۵ هجری قمری، نشر پانوس، تهران.
- مشیدی، جلیل (۱۳۸۳)، «هدایت و ضلالت، جلوه‌ای از تساهل و تسامح اندیشی مولانا»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۱۶ (پیاپی: ۱۳)، ص ۱۹۷-۲۱۵.
- مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الکفایة، عزّالدین محمود بن علی کاشانی، به کوشش جلال‌الدین همائی، انتشارات سنائی، تهران، [بی‌تا].
- منتبهی‌الآزب فی لغة العرب، عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی‌پور، انتشارات سنائی، تهران [بی‌تا].
- مینوی، مجتبی (۱۳۷۱)، «آزادگی و تسامح»، مجله ایران‌شناسی، سال چهارم، شماره اول، ص ۱۷۴-۱۸۵.
- نائل خانلری، پرویز (۱۳۶۹)، هفتاد سخن، از گوشه و کنار ادبیات فارسی، انتشارات توس، تهران.
- نزهة‌المجالس، خلیل شروانی، به کوشش محمد امین ریاحی، انتشارات علمی، تهران ۱۳۷۵.
- نصیحة‌الملوک، محمد غزّالی، به کوشش جلال‌الدین همائی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۱.
- نیکویخت، ناصر (۱۳۸۳)، «عرفان اسلامی، مکتب تسامح و تساهل»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۱۶ (پیاپی: ۱۳)، ص ۲۱۷-۲۳۹.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۷)، فرّخی سیستانی (بختی در شرح احوال و روزگار و شعر او)، انتشارات علمی، تهران.
- (۱۳۵۷)، «جهان مطلوب سعدی در بوستان»، مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی، انتشارات دانشگاه پهلوی (سابق)، شیراز، ص ۴۰۶-۴۲۸.
- Hinnells, John. (1974), "Iranian Influence upon the New Testament", *Acta Iranica*, vol. 2, Tehran-Liège, Belgium, pp. 271-284.
- Platts, John T. (1977), *A Dictionary of Urdū, Classical Hindī and English*, Oriental Books Reprint Corporation, New Delhi.
- Sturley, M. and J. (1977), *A Dictionary of Hinduism*, Routledge and Kegan Paul, London.
- در این مقاله از پیکره واحد‌های واژگانی متون زبان فارسی در رایانه (گروه فرهنگ‌نویسی) نیز استفاده شده است.

